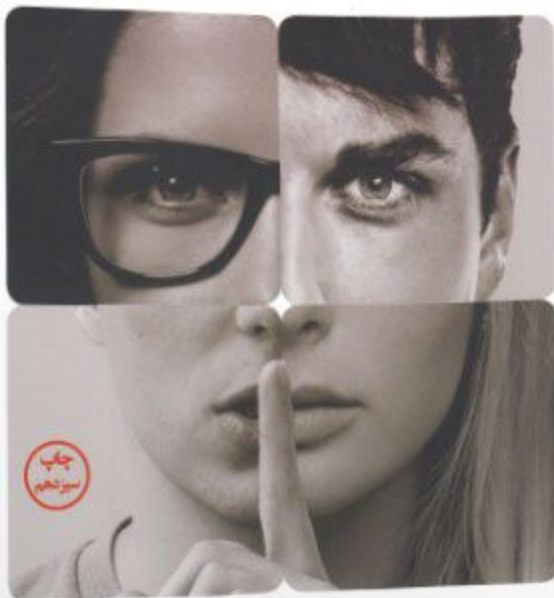




از پر فروش های نیویورک تایمز



# یکی از ما دروغ می گوید



کارن ام. مک منس  
ترجمه فائزه ابراهیمی



ketabTala

سرشناسه	: مکمنس، کارن ام
عنوان و نام پدیدآور	: یکی از ما دروغ می‌گوید / کارن ام. مکمنس : ترجمه فائزه ابراهیمی.
مشخصات نشر	: تهران: کتاب کولمبوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۸ ص.، ۲۱×۲۸ سانتیمتر.
شابک	: 978-600-461-073-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
پادداشت	: عنوان اصلی: [One of us is lying. 2017].
موضوع	: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱م.
موضوع	: Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه افزوده	: ابراهیمی، فائزه، ۱۳۷۱ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: PZ۷/۱/م۷ ی۸ ۱۳۹۶
رده‌بندی دیوپی	: [ج] ۸۳۳/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۲۸۹۵۱

# یکی از ما دروغ می گوید

کارن ام. مک مَنس

ترجمه فائزه ابراهیمی



Copyright © 2017 by Karen M. McManus

این کتاب با اجازه رسمی نویسنده و ناشر در ایران منتشر شده و مشمول قانون کپی‌رایت است.



یکی از مادروغ می گوید  
کارن ام. مک‌منیس  
ترجمه فائزه ابراهیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۱-۰۷۳-۵

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۹۷

نوبت چاپ: سیزدهم - آذر ۱۴۰۱

ویراستار: علیرضا نعیمی‌زاد

صفحه‌آرا: آئینه کوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهبازی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۷۶۱۳ - ۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: [koolehposhti\\_pub@yahoo.com](mailto:koolehposhti_pub@yahoo.com)

وبسایت: [www.ketabekoolehposhti.com](http://www.ketabekoolehposhti.com)

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزانده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

## فهرست

### سایمون می گوید

۹.....	یک
۲۳.....	دو
۳۲.....	سه
۴۶.....	چهار
۵۶.....	پنج
۶۹.....	شش
۸۰.....	هفت
۹۰.....	هشت
۹۸.....	نه

### قایم باشک

۱۰۵.....	ده
۱۱۷.....	یازده
۱۲۸.....	دوازده
۱۳۸.....	سیزده
۱۴۶.....	چهارده
۱۵۹.....	پانزده
۱۷۲.....	شانزده
۱۸۳.....	هفده
۱۹۴.....	هجده

### جرئت یا حقیقت

۲۰۷.....	نوزده
۲۱۷.....	بیست
۲۲۳.....	بیست و یک

۲۳۲.....	بیست و دو.....
۲۳۹.....	بیست و سه.....
۲۴۴.....	بیست و چهار.....
۲۵۵.....	بیست و پنج.....
۲۶۷.....	بیست و شش.....
۲۷۷.....	بیست و هفت.....
۲۸۵.....	بیست و هشت.....
۲۹۳.....	بیست و نه.....
۳۰۶.....	سی.....

### مؤخره

۳۱۹.....	سه ماه بعد.....
----------	-----------------

## سایمون می گوید

یک

برانوین<sup>۱</sup>

دوشنبه، ۲۴ سپتامبر، ۲:۵۵ ظهر

ویدئوهای شخصی. دو خیانت افتضاح. اینها فقط به روزرسانی های این هفته هستند. اگر درباره برنامه شایعه پراکنی سایمون کلیپر<sup>۲</sup> به نام پی ویو های<sup>۳</sup> بدانید، تعجب خواهید کرد که چطور کسی وقت پیدا می کند به درس و کلاسش برسد. صدایی از پشت سرم گفت: «خبرها قدیمی هستن برانوین؛ صبر کن تا پُست فردا رو ببینی.»

لعنتی. از اینکه کسی حین خواندن شایعات، مچم را بگیرد متنفرم. مخصوصاً اگر آن فرد، سازنده اش باشد. موبایلم را پایین تر می گیرم و در کُدم را محکم می بندم. «بعد از این، زندگی کدوم بدبختی رو می خوای خراب کنی، سایمون؟» از لابه لای دانش آموزان راهم را به سمت در خروجی باز می کنم. سایمون هم کنارم راه می رود. باحالتی تحقیرآمیز دستش را تکان می دهد و می گوید: «این کار

---

1. Bronwyn

2. Simon Kelleher

3. Bayview High

یه جور خدمت به جامعه‌ست. راستی تو به رچی کراولی<sup>۱</sup> درس می‌دادی، مگه نه؟ دوست نداری بدونی که توی اتاقش دوربین داره؟»

جوابی نمی‌دهم. رفتن من به اتاق خواب رچی کراولی ناقص‌العقل، غیرممکن است، مثل این می‌ماند که سایمون، بابت کارهایش کمی عذاب وجدان بگیرد! سایمون با چشم‌های سرد آبی‌رنگش به قدم‌هایم که تندتر می‌شود، نگاه می‌کند. می‌گوید: «به‌رحال خودشون شروع می‌کنن. اگه مردم دروغ نمی‌گفتن و خیانت نمی‌کردن، من هم از کاروکاسبی می‌افتادم. حالا چطور می‌خوای فرار کنی؟ می‌خوای خودت رو پشت نمره‌هات و افتخاراتت قایم کنی؟»

کاش می‌توانستم. پیامی را روی صفحه موبایلم می‌بینم: «تمرین داریم، ۳ ظهر، کافه ایپوک<sup>۲</sup>». پیام از طرف یکی از هم‌تیمی‌هایم است و در ادامه نوشته: ایوان هم اینجاست.

باید هم آنجا باشد. هم‌تیمی دوست‌داشتنی من - با آنچه احتمالاً تصور می‌کنید فرق دارد - که انگار هر وقت من نمی‌توانم در بحث شرکت کنم، سروکله‌اش پیدا می‌شود. می‌گویم: «نه دقیقاً.» از در سبزرنگ فلزی پشت پلکان رد می‌شویم، خطی که تیرگی دبیرستان پی‌ویوی اصلی و قسمت روشن و جدیدش را جدا می‌کند. هر سال خانواده‌های پولدار بیشتری از سن دیه‌گو خارج می‌شوند و پانزده مایل به سمت شرق، به پی‌ویو می‌آیند و انتظار دارند با آمدنشان به اینجا و با مالیاتی که می‌دهند، مدرسه‌ای مثل کاخ در انتظارشان باشد.

به آزمایشگاه آقای ایوری<sup>۳</sup> در طبقه سوم می‌رسیم. سایمون هم هنوز همراه من است. کمی برمی‌گردم و با آرنج به پهلویش می‌زنم و می‌گویم: «جای دیگه‌ای نیست که بخوای بری؟» سایمون گفت: «چرا. تنبیه شدم.» و صبر می‌کند تا به راهم

1. Reggie Crawley

2. Epoch

3. Avery



ادامه دهم. اما وقتی می‌بیند به جای راه رفتن دستگیره در را می‌گیرم، می‌خندد و می‌گوید: «داری شوخی می‌کنی. تو هم؟ تو چه کار کردی؟»

غرغرکنان گفتم: «الکی به من تهمت زدن.» و در را باز می‌کنم. سه دانش‌آموز دیگر هم اینجا هستند، کمی مکث می‌کنم تا همه را شناسایی کنم. گروهی نیست که پیش‌بینی می‌کردم. جز یک نفر.

نیت مکالی<sup>۱</sup> به صندلی‌اش تکیه می‌دهد، به من نیشخند می‌زند و می‌گوید: «تو هم خراب کردی؟ اینجا قراره تنبیه بشیم مثلاً؛ جلسه شورای دانش‌آموزی که نیست.»

او حتماً می‌داند. نیت از وقتی که کلاس پنجم بود، همیشه در دسر درست می‌کرد. حتی آخرین باری که با او صحبت کردم هم در همین وضعیت بود. سایمون به من گفته بود که قرار است امتحانی برای پذیرش صلاحیتش در مدرسه بدهد به خاطر... یک سری مسائل. شاید به خاطر معامله مواد مخدر باشد. نیت فروشنده معروفی است. البته این فقط یک فرضیه است.

آقای ایوری می‌گوید: «حرف‌ها تون رو بذارید برای بعد.» و چیزی را روی تخته‌اش چک می‌کند و در را پشت‌سر سایمون می‌بندد. پنجره‌های بلند، با پرده‌کرکره‌ای که دیوار را پوشانده، مثلث‌هایی از نور خورشید را روی زمین می‌اندازند و اتاق را روشن می‌کنند. صدای ضعیف تمرین فوتبال، از زمین پشت پارکینگ به گوش می‌رسد.

من هم می‌نشینم. به کوپر کلی<sup>۲</sup> نگاه می‌کنم. یک تکه کاغذ مجاله‌شده را مثل توپ بیسبال کف دستش گرفته و آرام می‌گوید: «سرت رو بالا بگیر آدی» و کاغذ را سمت دختری که آن طرف نشسته پرتاب می‌کند. آدی پرتیس<sup>۳</sup> چشمک می‌زند، لبخند نامطمئنی روی لب‌هایش دارد و اجازه می‌دهد که گلوله کاغذی به زمین بیفتد.

1. Macauley

2. Cooper Clay

3. Addy Prentiss



# ONE OF US IS LYING

داستانی که ماهیت اصلی افراد را ثابت می‌کند  
و زندگی‌ها برای همیشه تغییر می‌کنند.

یک اتاق تنبیه...

پنج همکلاسی برای تنبیه وارد اتاقی می‌شوند...  
و تنها چهار نفر زنده از آن بیرون می‌آیند...

فرگه او تصادفی نبوده است. او روز دوشنبه مرد؛ اما سه‌شنبه، شروع به  
فرستادن اقساگرهای جایی رایج به چهار همکلاسی‌اش می‌کند که باعث  
می‌شود هر چهار نفر مظنون به قتل او شوند.

آیا آنها بازپرس دست قاتلی هستند که هنوز آزاد است؟  
چه کسی عروسگرشان است و چه کسی عروسک؟

هر شخص رازی دارد. درست است؟  
همه این است که تا کجا می‌خواهی رازهايت را حفظ کنی...

**Karen M. McManus**

Translated by Faezeh Ebrahimi

